



Original Article

## Assessment and Analysis of Types of Causes in Deduction (Cause, Analogy and Refutation) A Case Study of the Syntactical Views of Ibn Anbari in *Asrar Al-Arabyah* (Secrets of Arabic) and Ibn Yayish in *Sharh Al Mufasal* (Unabridged Commentary)

Received: 2024/03/18

Accepted: 2024/12/07

Ahmad Pasha Zanoos<sup>1\*</sup>

1. Associate Professor,  
Department of Arabic  
Language and Literature,  
Faculty of Literature and  
Humanities, Imam  
Khomeini International  
University, Qazvin, Iran

### Abstract

The problem of deduction in the science of principles of syntax plays a significant role in addressing syntactical issues during the construction of language rules. The principles of syntax encompass auditory perception, deduction, consensus, and intellectual association, which govern the field of syntax within Arabic linguistics. Since ancient times, grammarians have acknowledged deduction as the second source of syntactic principles, following auditory input and its subsequent induction. The deductive approach, or reasoning by deduction, signifies a reasoned endeavor to legalize syntactical issues. We wanted to do a descriptive-analytic study using existing linguistic sources and data to look at and analyze several parallel syntactical discussions in Ibn Anbari's *Asrar Al-Arabyah* and Ibn Yayish of Mosul's *Sharh Al-Mufasal Zamakhshari* (b. 643 A.H.). This was inspired by the work of well-known Iranian and non-Iranian grammarians as well as two well-known syntax scholars. Ibn Anbari (b. 577 A.H.) was the first to divide deduction into cause, analogy, and refutation in his *Lumah Al-Adillah*. The study's findings indicate that both syntax scholars have elucidated syntactical rules through deduction; however, Ibn Anbari, despite being the pioneer of deductive classification, predominantly employed deduction by analogy in his work, which holds comparatively lesser scientific merit in explaining syntactical rules than deduction by cause. Ibn Yayish has employed causal deduction in his explanations and arguments with greater efficacy. It is important to note that neither Ibn Anbari nor Ibn Yayish has specified the sort of deduction employed. The author of this essay has categorized the concepts and discussions of these two scholars according to their distinct methods of deduction, favoring Ibn Yayish's approach for its causal deduction, which demonstrates greater argumentative strength in elucidating syntactical rules compared to Ibn Anbari's analogy-based deduction.

**Keywords:** Science of Principles of Syntax, Deduction, Types of Cause, Ibn Anbari, *Asrar Al Arabyah*, Ibn Yayish, *Sharh Al Mufasal*.

\*corresponding Author Email Address: pasha@hum.ikiu.ac.ir



**Copyright:** © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



مقاله پژوهشی

## بررسی و تحلیل انواع علل در قیاس (علت، شبه و طرد) در دیدگاه‌های نحوی ابن انباری (اسرار العربیه) و ابن یعیش (شرح المفصل)

احمد پاشا زانوس<sup>\*۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۷

### چکیده

مسأله قیاس (Deduction) در علم اصول نحو، سهم بزرگی را در استدلال مسائل نحوی در فرایند ساخت قواعد زبان عربی به خود اختصاص داده است؛ اصول علم نحو عبارتند از: سماع، قیاس، اجماع و استصحاب حال. با توجه به این تفاوت که علم نحو، دانش کشف قواعد براساس تنظیم موارد کاربردی در زبان عربی براساس استقراء، به عنوان جزء است و علم اصول نحو، به عنوان یک امر کلی حاکم بر آن جزء است و اثبات مسائل نحوی، مبتنی بر چهار اصل مذکور، قیاس به عنوان منبع دوم از منابع اصول نحو، بعد از مستند سماع (یعنی ملاحظه امر مسموع و استقرای آن)، مورد توجه علمای نحو- از دیرباز تا کنون- بوده است. رویکرد قیاسی یا استدلال قیاسی، تلاش مبتنی بر عقل برای قانونمند کردن مسائل نحوی است. مبادرت نحویان بزرگ ایرانی و غیر ایرانی به این مسأله و تلاش دو نحوی بزرگ از جمله ابن انباری (ت ۵۷۷ه) که خود مبدع تقسیم قیاس به «قیاس علت، شبه و طرد» در کتاب «لمع الادله» بوده، ما را بر آن داشت که با رویکرد توصیفی- تحلیلی و با استفاده از منابع و داده‌های زبانی موجود، به مقایسه و بررسی و تحلیل چند مبحث متناظر نحوی در کتاب «اسرار العربیه» ابن انباری و «شرح المفصل زمخشری» از ابن یعیش موصلی (ت ۵۶۴۳) بپردازیم. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که هر دو عالم نحوی در کتاب‌های خود جهت تبیین قواعد نحوی، به طریق قیاس، استدلال نمودند. ابن انباری با اینکه خود مبدع انواع قیاس بوده، در این کتاب، تقریباً از قیاس شبه، استفاده کرده که از ارزش علمی بسیار کمتری در تبیین قواعد نحوی، نسبت به قیاس علت برخوردار است؛ اما ابن یعیش، در مقام تبیین و استدلال و با برخورداری از دانش زیاد نحوی خود از قیاس علت استفاده نموده است. نه ابن انباری و نه ابن یعیش، هیچکدام در دو کتاب نحوی آمده در عنوان، به نوع قیاسی که از آن استفاده کرده‌اند، اشاره‌ای نداشته‌اند. نگارنده در این مقاله، بر اساس نوع رویکرد هر یک از دو نحوی، مطالب و آرای آن‌ها را در قالب قیاس و انواع آن، دسته‌بندی نموده و با عنایت به تحلیلات صورت پذیرفته در این مقاله، قیاس علت و رویکرد ابن یعیش را به جهت استدلالی بودنش در تبیین قواعد نحوی، بر قیاس شبه ابن انباری ترجیح داده است.

### کلیدواژه‌ها:

نحو، قیاس، ابن انباری، اسرار العربیه، ابن یعیش، شرح المفصل.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی<sup>(۵)</sup>، قزوین، ایران

استناد به این مقاله: پاشا زانوس، احمد، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، «بررسی و تحلیل انواع علل در قیاس (علت، شبه و طرد) در دیدگاه‌های نحوی ابن انباری (اسرار العربیه) و ابن یعیش (شرح المفصل)»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۲ (پیاپی ۲۷)، س ۱۴، صص ۱۳۵-۱۴۹.

\*corresponding Author Email Address: pasha@hum.ikiu.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

## ۱. مقدمه

مسأله قیاس<sup>۱</sup> در علم اصول نحو، بخش عظیمی را در کتب نحوی زبان عربی به خود اختصاص داده است. به کارگیری قیاس در کنار سه منبع دیگر اصول نحو، یعنی: سماع، استصحاب حال و اجماع، به فهم دقیق ساختار دستوری این زبان، منتهی می‌شود. یکی از نتایج فهم دقیق این زبان، می‌تواند درک آیات کتاب الهی و احادیث نبوی و اهل بیت (ع) باشد. قیاس‌ها همان‌طور که در مبحث نظری پژوهش خواهد آمد، حمل و قیاس شیء جدید مجهول، بر شیء قدیم معلوم است و چون زبان، پویا و در مسیر تحول است، بر محمل کلام خود، اغراض و معانی را از متکلم به مخاطب و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. یکی از ابزارهای این انتقال، حمل یا قیاس یک فرع به اصل، مجهول به معلوم و یا حمل ناشنیده به شنیده است. درست است که زبان پویاست، ولی یکی از پایه‌های اصلی قواعد آن که قیاس است، امری ثابت و برخوردار از چهار رکن «مقیس»، «مقیس علیه»، «جامع یا همان علت مشترک» و «حکم» است. با استفاده از پدیده‌ی قیاس و ارکان آن، فرد در مسیر فهم زبان، یک رشته اندیشه‌های معقول و منطقی را به کار می‌برد تا از طریق استدلال، به تبیین قواعد نحوی برسد. در کتب نحو قدیم، همان‌طور که در سیر تاریخی قیاس خواهد آمد، این واژه، در آثار ابوالاسود دولی، ابواسحاق حضرمی، خلیل، سیبویه و کسائی با آن بیت معروفش «إِنَّمَا النَّحْوُ قِيَاسٌ يُتَّبَعُ // وَبِهِ فِي كُلِّ عِلْمٍ يُتَّبَعُ» به صورت لغوی و نه به صورت اصطلاحی مشاهده شده و ابن انباری به آن پرداخته است. قیاس بر دو قسم «قیاس استعمالی» و «قیاس نحوی» است. در قیاس استعمالی، نحوه کاربرد کلام عربی، مبنا قرار می‌گیرد و آن موردی که عرب قیاس نکرده، بر کلام عرب قیاس می‌شود؛ مثل اینکه عرب «جاء زید» را که در آن فاعل مرفوع است، به کار برده است، ولی همه فاعل‌های دنیا را استعمال نکرده است و مثلاً عبارت «حَسَنٌ مَنُوجِهٌ» را استعمال نکرده است. این مورد و موارد این چنینی بر «جاء زید» که کلام عربی است، حمل می‌شود و قیاس استعمالی شکل می‌گیرد. قیاس استعمالی پایه‌اش در استعمال عرب است؛ اما «قیاس نحوی» به کشف حکمت عرب منتهی می‌شود. پایه شکل‌گیری قیاس نحوی، کشف علت‌هاست؛

کشف عللی که حاکم بر کلام عرب است؛ عللی که در استعمالات عرب وجود دارد.

شایان ذکر است، استفاده از «قیاس» بعد از استعمال عرب است؛ یعنی کاربرد این علم مبتنی بر منطق و عقل و بعد از مستند سماع است. کلام بعد از استقرار کامل، باید از شرایط فصاحت یعنی «خلوص» برخوردار باشد که در مبانی نظری مقاله به آن‌ها و روش مربوط، اشاره خواهد شد.

بررسی مسأله قیاس به‌ویژه قیاس نحوی، ما را بر آن داشت که در فرایند استفاده از مقوله قیاس در تبیین قواعد نحوی، به بررسی و تحلیل چند مسأله متناظر نحوی مبتنی بر علل قیاس در دو کتاب «اسرار العربیه» ابن انباری و «شرح المفصل» ابن یعیش، با رویکرد توصیفی - تحلیلی بپردازیم.

گفتنی است نحوه استدلال مسائل نحوی دو کتاب مذکور مبتنی بر قیاس بوده، بدون آنکه این دو عالم نحوی به اصطلاحات قیاس (مقیس علیه، مقیس، علت جامع، حکم) اشاره‌ای داشته باشند. از این‌رو در پژوهش حاضر تلاش می‌شود ضمن تبیین مسائل مورد اشاره، به این دو سؤال جواب دهیم:

۱. معیارهای مشترک ابن انباری و ابن یعیش و نقاط مورد اختلاف آن‌ها در مسأله قیاس چیست؟

۲. نحوه بررسی و تحلیل این دو نحوی، در تبیین آرای نحوی در دو کتاب «اسرار العربیه» و «شرح مفصل» ابن یعیش چگونه است؟

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های صورت پذیرفته در مورد اصول نحو و یکی از مهم‌ترین قسم آن یعنی قیاس، مقالات کمی در مجلات داخلی و مجلات خارجی، به رشته تحریر درآمده است. توضیح اینکه در هیچ کدام از این مقالات، مقایسه‌ای در مورد نحوه تبیین آرای نحوی، در دو کتاب اسرار العربیه و شرح مفصل ابن یعیش صورت نگرفته است:

۱. مقاله «قیاس و سماع نحوی از دیدگاه ابوعلی فارسی» از رضایی هفتاد و شیرکویاری (۱۳۸۹)، به مسأله سماع و

اشاره به انواع قیاس مورد استفاده دارد، صورت پذیرفته است.

۵. مقاله «التقارض فی علم اصول النحو من جهة وظیفه» از «خلیفه شوشتری» (۱۴۳۸ق)؛ نویسنده در این مقاله به یکی از ارکان اصول نحو، یعنی قیاس و به دو جزء آن که حمل اصل به فرع و یا حمل فرع به اصل که منشأ تقارض بوده، پرداخته و در مورد تقسیم قیاس به شیوه ابن انباری و به اجزای تطبیقی انواع قیاس در دو متن «اسرارالعریبه» و ابن انباری و «شرح المفصل» ابن یعیش و یا هیچ متن نحوی دیگر، پرداخته است.

## ۲. مبانی نظری

### ۲-۱. تعریف قیاس

قیاس در لغت، به معنای «تقدیر» است. در مصباح المنیر، فیومی این چنین آمده است: «قِسْتُه عَلَى الشَّيْءِ وَ بِهِ (أَقْبَسْتُ) قَيْسًا مِنْ بَابِ بَاعٍ» و «قَائِسْتَهُ بِالشَّيْءِ مَقَابِسَهُ وَ قَيْسًا مِنْ بَابِ قَاتَلَ وَ هُوَ تَقْدِيرُهُ بِهِ» (فیومی، ۱۴۰۵، ماده قاس، ۵۲۱). یعنی اندازه‌گیری کردم چیزی را به وسیله چیز دیگر. قیاس مصدر دوم باب مفاعله است که معنای ثلاثی مجرد و مزید آن، به یک شکل است. قیاس در اصطلاح حسب تعریف ابن انباری «ارزیابی نمودن فرع به حکم اصل است و یا الحاق فرع به اصل بر اساس یک علت و اجرای حکم اصل، بر فرع است» (ابن انباری، ۱۹۵۷: ۹۳).

لازم به ذکر است که قیاس در علوم مختلفی از جمله روان-شناسی، منطق، فقه و لغت دارای کاربرد است، اما ابتدا در علم منطق پایه‌گذاری شده و در علم اصول فقه، برای اثبات احکام فقهی از آن استفاده شده، سپس از اصول فقه به علم نحو و اصول آن راه یافته است. البته در منطق از قیاس به اسم استدلال به حکم عام بر خاص، یا همان رسیدن از کل به جزء یاد می‌کنند. حرکت از کل به جزء را استدلال قیاسی یا رویکرد قیاسی<sup>۲</sup> می‌نامند که اساس فلسفه خردگرایانه است. در رویکرد قیاسی فکر از طرق معلومات کلی، مجهولات جزئی را کشف می‌کند. یعنی از کنار هم گذاشتن واقعیت

قیاس، از منظر ابوعلی فارسی، اشاره کرده است و اساساً تطبیقی در کتاب نحوی، در خصوص این دو مسأله صورت پذیرفته است و طبعاً با مقاله حاضر که هم مسأله قیاس را در مبانی نظری، تحلیل نموده و هم آن را در دو متن نحوی، پیاده نموده، تفاوت مشهود و معنادار دارد.

۲. مقاله «القیاس النحوی، آلیه عقلیه للاستدلال فی علم اللسان العربی»، از صویح (۱۹۵۵م) دانشگاه سکیکه الجزائر؛ در این مقاله به تعریف قیاس و انواع آن اشاره شده است؛ ولی برخلاف پژوهش حاضر، تطبیق قیاس بر روی یک متن نحوی مشخص صورت پذیرفته است.

۳. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «التعلیل النحوی عند ابن انباری من خلال کتابه أسرار العریبه» اثر ناهد محمد احمد دیاب و با راهنمایی دکتر علی جمعه عثمان (۲۰۰۳م)؛ در این پایان‌نامه ضمن اشاره به زندگی ابن انباری و گرایش نحوی به مذهب بصره و اشاره به علل نحوی که سیوطی در اقتراح به آن اشاره کرده، مواردی از صورت‌گزینی از متن کتاب آمده، ولی در پایان، بدون اینکه به انواع قیاس علت یا شبه، یا طرد و یا قیاس استعمالی، اشاره شود، چنین بیان کرده است: «این تعلیل ابن انباری ذوقی است» و یا در جای دیگر گفته شده: «این تعلیل مبتنی بر قوت منطق و از امتیاز استدلال و غیره برخوردار است». یا در جای دیگر آمده: «این نوع تعلیل، خیال‌پردازی و تیر در تاریکی پرتاب کردن است». بدیهی است که اولاً مقایسه‌ای صورت پذیرفته است؛ ثانیاً با تحقیق پیش‌رو که آراء ابن انباری را با قیاس استعمالی و یا شبه دانسته است، تفاوت بنیادی دارد.

۴. مقاله «ظاهرة القیاس وأثرها فی النحو العربی» از عبدالعلی محمد ابراهیم (۲۰۱۹م)؛ در این مقاله به تعریف قیاس و انواع آن با ذکر مثال‌هایی اشاره شده ولی تطبیقی روی متن نحوی مثل اسرار و شرح مفصل که

منتقل کنند، به فکر پایه‌گذاری روش‌های تبیین این قواعد برآمدند؛ یعنی زبان را که مصداق آن در کلمه و کلام متجلی است، بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌های مقولات آن، دسته‌بندی کردند. البته ناگفته نماند که علمای نحو در این مسیر، از علم منطق بسیار بهره بردند؛ چه آن‌که این علم در بردارنده قوانینی است که با به‌کار بستن آن‌ها، ذهن از خطای اندیشه در امان می‌ماند. در این علم، راه‌های متفاوتی برای انتقال ذهن از معلوم به مجهول، ارائه می‌شود که از جمله آن استقراء و قیاس است. پیشگامان این علم با پیروی از منطق، در ابتدا و قبل از تقسیم، به جمع‌آوری نمونه‌ها اقدام کرده و در حقیقت مسأله استقراء (یعنی حرکت از جزء به کل) را به صورت علمی تحقق بخشیدند. بعد از این دسته‌بندی، ابتدا ذهن آن‌ها، به سمت بیان شباهت‌ها رفت؛ مثلاً در مقوله اسم، بعد از استقراء، متوجه این نکته شدند که برخی از اسم‌ها در این زبان، آخر آن متغیر بوده و بعضی دیگر ثابت است. در مسأله فعل نیز این امر، نظر آن‌ها را جلب کرد. سپس بعد از استقراء کامل تقسیم کلمات بر سه قسم، در قسم حرف، مبنی بودن حروف معانی، نظر آن‌ها را جلب کرد و بعد از آن به این سمت حرکت کردند که علت این شباهت‌ها و اختلافات را در سه قسم کلمه کشف نمایند؛ یعنی به دنبال کشف فلسفه قواعد بودند و در این مسیر به این نکته رسیدند که بیشتر اسم‌ها معرب و کمی از آن‌ها مبنی می‌باشند. بنای اسم‌های مبنی از یک طرف و بنای همه حروف از طرف دیگر، نگاه آن‌ها را جلب کرد که باید شباهتی بین اسم‌های مبنی و حروف که همیشه مبنی هستند، وجود داشته باشد. در تبیین علت این مقوله‌های زبانی که بر اساس مشابهت است، به مبحث قیاس رسیدند، چون مسأله قیاس و حمل، مبنای آن شباهت بین دو امر است. بعدها آن را به مقیاس (مشبه به) و مقیاس علیه (مشبه)، تعبیر کرده و چرایی اسم مبنی را به خاطر شباهت به حروف، تبیین کردند؛ سپس قیاس را این چنین تعریف نمودند: در حمل بین مشبه و مشبه به، یک علتی نهفته است و آن علت دو طرفه است که باید در مشبه و مشبه به، وجود داشته باشد و در نهایت «حکم» در این مقوله است؛ یعنی حکم را که در حروف است، به این اسماء مبنی در زبان عرب انتقال دادند و بعد از این سه

پذیرفته شده و استنتاج، یک نتیجه از آن حاصل می‌شود. در این استدلال، چنانچه مقدمه‌ها درست باشند، نتیجه‌ها هم الزاماً درست خواهند بود؛ اما حرکت قیاس در نحو، برعکس منطق، اساساً حسب گفته طیبوب بوزید تکیه‌اش «بر حرکت از جزئی به کلی است که در منطق عکس آن می‌باشد (یعنی از کل به جزء)» (بوزید، ۲۰۱۵: ۴۹).

## ۲-۲. سیر تاریخی قیاس

علمای نحو از واژه قیاس از دیرباز در آثار خود استفاده کرده‌اند. شاید اولین نحوی‌ای که این واژه را در نوشته خود به کار برد، ابواسحاق حضرمی (ت ۱۱۷ هـ) است (ابوالطیب، ۱۹۵۵: ۱۲). درباره او گفته می‌شود: «او اولین کسی است که به تقسیم در علم نحو پرداخت و آن را توضیح داد» (همان، ۲۲) و حتی گفته می‌شود که ابواسحاق در تقسیمات خود در علم نحو به استفاده از مسأله قیاس و علل پرداخت.

ابن سلام الجمحی در مقدمه کتاب «طبقات فحول الشعراء» این چنین می‌گوید: «اولین کسی که علم عربی را پایه‌گذاری نموده و راه روشنی را برای یادگیری آن تعیین نمود و به وضع قیاس پرداخت، ابوالاسود دؤلی بود» (الجمحی، ۲۰۰۱: ۲۹). اگرچه مراد از قیاس، در کلام ابوالاسود آن قیاس اصطلاحی مورد نظری نیست که چند قرن بعد از او ابن السراج (ت ۳۱۶ هـ) در دو کتاب خود «أصول النحو الكبير والصغير» و سپس شاگرد وی، ابوعلی فارسی (ت ۳۷۷ هـ) و بعد از او ابن جنی (ت ۳۹۲ هـ) در کتاب معروفش «الخصائص» انتقال داد و سپس ابن انباری (ت ۵۷۷ هـ) در دو کتاب خود «لمع الأدله في أصول النحو» و «الاعراب في جدل الاعراب» به صورت ویژه و سپس سیوطی (ت ۹۱۱ هـ) در کتاب‌هایش از جمله مهم‌ترین آن‌ها، «الاقتراح في اصول النحو» به آن پرداخت.

## ۳-۲. منشأ تفکر عقلانی قیاس

علمای گذشته از سیبویه و پس از وی، زمانی که اراده آن‌ها بر این قرار گرفت که زبان علمی و ادبی را در بستر قواعد به زبان‌آموزان

سمت می‌رود که برای دستیابی به سبکی در کلمه، آن را حذف کند (سیوطی، ۱۹۷۶: ۱۱۳).

علل نحوی‌ها، همچون متکلمین مبنای عقلی دارد و بر خلاف علل فقیهان تمثیل و شباهت پایه آن نیست. ابن جنی در کتاب خود به مبانی علت‌ها اشاره کرده و می‌نویسد که آیا این مبانی بر اساس وجوب است و یا برخوردار از جواز؟ وی به دو علت ذیل، اشاره می‌کند:

الف: علت موجهه: یعنی کلیت. کلیت چیزی است که عقل آن را می‌فهمد و اهل کلام در مباحث خود دلائل عقلی به کار می‌برند. یعنی اینکه هر وقت علت وجود داشت، معلول هم باید باشد؛ مانند نصب «فضله» و رفع «عمده» و جر دادن به «مضاف الیه» و زمانی که علت، موجهه باشد کلیت دارد؛ یعنی جایی که علت باشد، معلول هم یافت می‌شود و بدین خاطر شبیه به علل متکلمین می‌شود.

ب: اما نوع دیگر که باز هم علت نامیده می‌شود، در حقیقت باید سبب نامیده شود که معلول را مجاز می‌کند نه واجب؛ مثل قلب واو در کلمه «قُتَّتْ» به همزه یعنی «أُقَّتَّتْ»؛ چون ضمه با واو ثقیل است، آن را تبدیل به همزه می‌نمایند و این جایز است و می‌تواند واو هم باشد. در نتیجه علت آن مجوزه است و برخلاف اول دیگر موجهه نیست.

#### ۲-۵. تقسیم قیاس از منظر ابن انباری

ابن انباری با توجه به «جامع» که همان علت مشترک بین «مقیس علیه» و «مقیس» است، قیاس را به اشکال زیر تقسیم نموده است:

#### ۲-۵-۱. قیاس علت

زمانی که جامع قیاس (یعنی وجه مشترک بین دو طرف) علت حکم در مقیس علیه باشد. بیان ابن انباری در «لمع الأدله» این چنین است: «بدان که قیاس علت، آن زمانی است که فرع (مقیس) به اصل (مقیس علیه) حمل شود و این حمل، به واسطه علتی است که حکم به آن متعلق است؛ مانند آن مواردی که در قیاس نائب فاعل به فاعل، بیان نمودیم که به واسطه جامع (علت مشترک) که

مقوله، مقیس علیه و مقیس و علت شباهت، مقوله چهارمی است به نام «حکم» و آن حکم «مبنی بودن» است که از «حرف» به «اسم» در این زبان انتقال می‌یابد.

در فعل مضارع نیز که بر خلاف بقیه افعال، معرب است، آن را شبیه به اسم فاعل یافتند؛ سپس به علت شباهت، اشاره کردند و در نهایت حکم نمودند که اعراب اسم به فعل مضارع انتقال یافته است. یعنی ملاحظه می‌شود که برای قیاس، یک سیستم بر چهار مینا درست کردند: مقیس علیه، مقیس، علت (جامع) و حکم. البته مسأله قیاس، یکی از ابزارهایی است که برای تبیین این پرسش‌ها، در اختیار نحوی در کنار سه دلیل و ابزار دیگر چون: سماع، استصحاب حال و اجماع قرار دارد.<sup>۳</sup> مسأله قیاس به جهت تکیه آن بر علل و منطق استوار بر عقل و به جهت اینکه در مسیر کشف و تبیین مقوله‌های زبانی و غیر زبانی قرار می‌گیرد، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

با این توضیح، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که منشأ این تفکر عقلانی یعنی (قیاس) از کجاست؟ از نگاه برخی از صاحب‌نظران چون ابوالمکارم، صاحب کتاب «اصول التفكير النحوی»، تفکر عقلانی قیاس، تحت تأثیر فرهنگ یونانی به شکل عام و فلسفه و منطق ارسطویی به شکل خاص بوده است (ابوالمکارم، ۲۰۰۶: ۱۱).

#### ۲-۴. منشأ علت در قیاس

سیوطی کلام ابن جنی را در کتاب «الخصائص» این چنین ذکر می‌کند: «باید این نکته را دانست که عللی را که نحویان در کلام خود به کار می‌برند، به علل متکلمین نزدیک‌تر است تا بر علل فقها در علم فقه، زیرا علل نحوی‌ها مبتنی بر حس است (مثل این بیت ابن مالک که می‌گوید: «والأصل في المبنى أن يُسَكَّنَا» یعنی بنا برای اسم سنگین است و سکون خفیف یا در جایی که استدلال آن‌ها (نحوی‌ها) به این است که کلمه در زبان، سنگین است و ذهن انسان به این سمت می‌رود که آن را خفیف نماید (مثل فعل «يَعِدُّ» که در آن چون «واو» بین کسره لازمه و بین «یاء» که به منزله دو کسره است، قرار گرفته، ایجاد ثقل می‌نماید و ذهن انسان به این

آن محدود می‌شود و به یک شخص اطلاق می‌شود و چون فعل مضارع هم در این ویژگی شبیه به اسم است، یعنی ابتدا فعل مضارع معنایش وسعت دارد؛ چون «يَقُومُ زيد» که هم بر زمان حال دلالت دارد و هم بر زمان آینده و اگر بر آن «س» داخل شود، مختص و محدود به استقبال می‌شود و دیگر بر حال دلالتی ندارد، از این منظر به اسم شبیه می‌شود و این شباهت بین طرفین، وجه مشترک است و چون اسم معرب است و مقیس علیه و فعل مضارع هم که مقیس است؛ چون از این جهت گفته شده شبیه به اسم است، بر اسم حمل شده و معرب می‌شود.

### ۳-۵-۲. قیاس طرد

ابن انباری در تعریف قیاس طرد در «لمع الادله» این چنین می‌گوید: «بدان که قیاس طرد، آن قیاسی است که با (مقیس)، حکم (مقیس علیه) وجود دارد؛ یعنی مانند قیاس شبه نیست که در جامع خود برخوردار از بیان مناسبت باشد. علمای نحو در اینکه آیا قیاس طرد، حجیت برای اثبات قواعد نحوی دارد یا خیر، اختلاف دارند. گروهی از نحویان بر این باورند که قیاس طرد، حجت نیست؛ زیرا مجرد قیاس طرد موجب غلبه گمان ما نمی‌شود؛ سپس این مثال را ذکر می‌کنند: که اگر ما مبنی شدن فعل «لیس» را به غیر متصرف بودن آن بدانیم، یعنی اگر معتقد باشیم که «لیس» به خاطر اینکه، غیر متصرف است، مبنی شده است، برای ما مشکل می‌شود و شیوع (طرد) پیدا می‌کند و در جای دیگر ما مجبوریم که اگر عدم تصرف دیدیم، این عدم تصرف طرد هست، یعنی هر جایی وجود داشته باشد، حکم هم که بنا هست، با آن همراه هست و این مسأله اگر (طرد) یعنی (شیوع) پیدا کند باعث می‌شود که هر فعل غیر متصرفی مبنی شود؛ در حالی که این گونه نیست؛ چون در زبان عربی فعل مضارعی داریم که غیر متصرف بوده، ولی معرب به شمار می‌آید؛ مانند «بکاد» و «یوشک» که غیر متصرفند، چون امر ندارند، ولی معرب هستند. یا اینکه اعتقاد داشته باشیم که اعراب اسم «ما لاینصرف» به جهت غیر متصرف بودن آن است، بلکه ما به صورت یقینی می‌دانیم که بنای «لیس» به جهت آن است که اصل در فعل،

همان اسناد بود، مقیس (نائب فاعل) به مقیس علیه (فاعل)، حمل شد».

فاعل مرفوع است. چرا مفعول به در کلام، زمانی که نائب فاعل می‌شود، مرفوع می‌شود؟ به خاطر قیاس کردن نائب فاعل به فاعل. ملاحظه می‌شود که وجه اشتراک در اینجا، اسناد است. اسناد فعل به اسم، علت رفع آن اسم است. رابطه اسنادی که بین دو کلمه برقرار شد، آن حرکتی که دلالت بر اسناد می‌کند، ضمه است در عبارت «نَصَرَ زَيْدٌ بَكَرًا» وقتی مجهول می‌شود «نُصِرَ بَكَرًا» در این عبارت وقتی فاعل حذف شد، اسناد به مفعول داده می‌شود. همان اسنادی که در فاعل، علت حکم ما بود، یعنی رفع، حالا به مفعول به حمل می‌شود. در نتیجه، قیاس این چنین تنظیم می‌شود:

**مقیس:** نائب فاعل، **مقیس علیه:** فاعل، **علت** (وجه جامع بین این دو): اسناد، **حکم** (که انتقال می‌دهیم): رفع است. پس در این قیاس، آن وجه جامع یا (علت) که اسناد است، علت حکم، رفع اسم است، اسنادی که در مقیس علیه (فاعل) وجود دارد و به سبب این حمل (قیاس)، حکم را که رفع است، از مقیس علیه به مقیس انتقال می‌دهیم و نائب فاعل مثل فاعل، مرفوع می‌شود. این قیاس علت، قیاس معتبر و مقبولی است.

### ۲-۵-۲. قیاس شبیه

ابن انباری در «لمع الادله» قیاس شبه را این چنین تعریف می‌کند: «بدان که قیاس شبه، آن است که فرع به اصل حمل شود، با جامع شباهت، شباهتی که در آن، غیر از علتی هست که حکم در اصل (مقیس علیه) به آن معلق (موکول) می‌شود» (ابن انباری، ۱۹۷۱: ۱۰۷). یعنی قیاس شبه، با قیاس علت، که جامع بین طرفین علت بود، متفاوت است. می‌توان گفت قیاس شبه، همان تمثیل منطقی یا همان قیاس فقهی است که با قیاس علت متفاوت است؛ برای نمونه در اعراب فعل مضارع که نسبت به اسم فرع است، قیاس شود به اعراب اسم که اصل است و جامع این دو (مقیس و مقیس علیه)، آن است که ابتدا اسم، از لحاظ معنایی وسعت دارد، مثل «رَجُلٌ» که معنای عام دارد و سپس با اضافه شدن (ال) تعریف به

که از آن خبر داده می‌شود. همان‌طور که فاعل، مرفوع است، مبتدا نیز مرفوع می‌شود (ابن انباری، ۱۹۹۷: ۵۶).

چنان که ملاحظه می‌شود، هر سه وجهی را که ابن انباری از آن استفاده کرده، از نوع قیاس شبه است و همان‌طور که توضیح داده شد، او ساحتی از کلام را به ساحتی دیگر تشبیه کرده‌است؛ اگرچه در درون هم می‌توان علتی را جویا شد و آن اینکه قوی به قوی داده شده‌است؛ ولی چون علت بودن اینکه رفع از نصب و جر در حرکات قوی‌تر است، هنوز به مرحله ثبوت نرسیده و به قولی ظنی است و چون در قیاس شبه، ظن و گمان نیز به صورت حداقلی، در آن مدخلیت دارد، می‌توان استدلال ابن انباری در این کتاب را قیاس شبه دانست. ابن انباری در کتاب اسرار به «علت رفع مبتدا» نیز اشاره نموده‌است:

«واگر سؤال شود که چرا اسم مبتدا مرفوع است؟ در جواب گفته می‌شود: نحوی‌ها در این مسأله اختلاف دارند؛ سببیه و تابعان وی از بصری‌ها عقیده دارند که مبتدا مرفوع به عامل معنوی «تعری» یعنی «خالی بودن از عوامل لفظی» می‌باشد. برخی از علمای بصری، بر این عقیده‌اند که مبتدا مرفوع به «ذاتیت منخبر عنه» بودن یعنی نفس مبتدا بودن است که برخی دیگر از نحویان این قول را ضعیف دانستند و گفتند: اگر مسأله همان‌طور باشد که آن‌ها ادعا کردند، این وجوب حاصل می‌شد که مبتدا زمانی که عامل نصب بر آن وارد می‌شود منصوب نشود؛ زیرا ورود عامل نصب بر مبتدا نمی‌تواند آن ذاتیت مبتدا بودن و معنای آن را تغییر دهد. این وجوب ایجاد می‌شد که اصلاً با وجود معنای ابتدائیت عامل نصبی بر آن وارد نشود؛ با این استدلال، نادرست بودن این ادعا، روشن می‌شود» (همان، ۷۲). او سپس به مسأله رفع مبتدا از منظر کوفی‌ها اشاره کرده و گفته‌است که آن‌ها در مسأله رفع مبتدا اعتقاد به ترافع دارند و سپس بیان نموده که من به نادرست بودن این ادعا در کتاب «الإنصاف في مسائل الخلاف بين البصريين و الكوفيين» اشاره کرده‌ام و دیگر توضیحی نداده‌است.

ابن یعیش در شرح خود بر المفصل در ذیل کلام مؤلف کتاب که در تعریف مبتدا و خبر است، توضیح خود را یک سطح بالاتر از

بناست و اسم «ما لاینصرف» هم معرب است، به جهت اینکه، اصل در اسم اعراب است و اگر بطلان این قیاس طرد، ثابت شود به این امر پی می‌بریم که مجرد قیاس طرد برای حمل قیاس کافی نیست؛ زیرا «اخاله» یعنی مناسبت و یا شباهت (بین طرفین) باید وجود داشته باشد.

### ۳. پردازش تحلیلی مباحث متناظر نحوی دو کتاب

ابن انباری، اسلوب روشنی را برای بررسی مسأله نحوی اتخاذ نموده و آن این‌که آن‌ها را به صورت سؤال و جواب در این کتاب آورده‌است. قفطی ابن یعیش را در کتاب «إنباه الرواه علی أنباه النجاه»، «نحوی و ادیب برجسته» معرفی نموده (قفطی، ۱۹۸۶: ۴۰-۳۹). وی دارای دو اثر معروف است که به چاپ رسیده: یکی «شرح المفصل»، دیگری «شرح التصريف الملوكی فی الصرف». او در کتاب اول که محور بحث در این مقاله است آرای خود را مبتنی بر دلیل، با به-کارگیری منطق و تبیین مسائل بر اساس حجت و برهان به رشته تحریر درآورده است (نبهان، ۱۹۹۷: ۶۱-۳۹).

برای بررسی آرای هر دو نحوی به مطالبی از هر دو کتاب در مسائلی مشترک اشاره و سپس آرای هر دو نحوی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

مسأله اول:

۱. علت اختصاص مبتدا به رفع از کتاب اسرار العریبه

ابن انباری در اینجا سؤال را به این شکل مطرح می‌کند: اگر گفته شود چرا مبتدا در بین کلمات عربی مرفوع می‌شود؟ در جواب باید گفت: به سه دلیل: دلیل اول: اینکه مبتدا، در قوی‌ترین موقعیت خود، یعنی در ابتدای کلام واقع شده است؛ در نتیجه قوی-ترین حرکات که رفع است به قوی‌ترین موقعیت که ابتدا باشد اعطا شده‌است؛ دلیل دوم: مبتدا در ابتدای کلام است و علامت رفع نیز، اولین علامت از بین علامت‌های سه گانه است؛ در نتیجه علامت اول به کلمه اول در کلام داده شده‌است؛ دلیل سوم: مبتدا کلمه‌ای است که در کلام از آن خبر داده می‌شود و اصطلاحاً «منخبر عنه» است. این حالت، این کلمه را شبیه به فاعل در جمله فعلیه می‌کند



اینکه رفع مبتدا، از کجا آمده است می‌برد و می‌گوید: «اینکه مصنف گفته است: «اسمان مجزّدان للإسناد» و بعد گفته است: «لأنّهما لو جزّدا إلا للإسناد، لكانا في حكم الأصوات»، اگر در کلام عربی زید گفته شود بدون چیز دیگر، این به منزله صوتی است که تو آن را بر زبان جاری می‌کنی و چون در جمله قرار نگرفته است، مستحق اعراب نیست؛ زیرا اعراب برای کلمه در جمله است و کلمه تا زمانی که در جمله قرار نگرفته است، نه معرب است و نه مبنی تا چه رسد به اینکه به آن رفع دهی؛ زیرا اعراب برای فرق بین معانی آورده می‌شود و اگر در کلام، این کلمه را مخبر عنه قرار دهی و قرار باشد که به آن حکمی را نسبت دهی، آن وقت مستحق اعراب می‌شود» (ابن یعیش، بی تا: ۸۳). پس دلیل رفع، به خاطر نقشی است که کلمه در جمله برای افاده معنا، ایفا می‌کند. این علت است و این را قیاس علت می‌گویند که چرا اصلاً اعراب گرفته است و بعد باید پرسید که چرا از میان اعراب، «رفع» پذیرفته است که این انباری با قیاس شبه به آن پاسخ داده است و از نوع پرداختن دو نحوی به موضوع، سطح علمی آن دو نیز مشخص می‌شود. سپس در ادامه و بعد از عبارت دوم زمخشری که می‌گوید: «وکونهما مجزّدین للإسناد هو رافعهما لأنّهما معنی قد تناولهما معاً تناولاً واحداً» (همان، ۸۴).

اینکه نفس مجرد مبتدا و خبر از عوامل لفظی، عامل رفع آن دو می‌باشد؛ زیرا مجرد اسناد معنایی است که مبتدا و خبر را با همدیگر در بر می‌گیرد و ابن یعیش می‌گوید: «این مطلب اشاره دارد که عامل در مبتدا و خبر، خالی بودن این دو از عوامل لفظی است و این مسأله‌ای است که علمای صرف و نحو، در آن اختلاف دارند. کوفی - ها اعتقاد دارند که مبتدا به خبر رفع می‌دهد و رفع خبر هم به مبتدا یعنی ترفع و به دو مثال متمسک می‌شوند؛ یعنی کوفی‌ها از قیاس نظیر به نظیر استفاده می‌کنند؛ مثل این آیه شریفه (أَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (إسراء/ ۱۱۰) که «أَيُّمَا» فعل «تَدْعُوا» را مجزوم کرده، و «تَدْعُوا» نیز «أَيُّمَا» را منصوب نموده است و یا در این آیه شریفه که (أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ) (النساء/ ۷۸) ادات شرط «أَيُّمَا» منصوب به فعل «تَكُونُوا» است، چون خبر مقدم آن است و تَكُونُوا نیز مجزوم به «أَيُّمَا» است به عنوان فعل شرط. این موارد مشابه، در

کلام عربی بسیار زیاد است.

ابن یعیش در ادامه می‌گوید: این قول و سپس تنظیر فاسد است؛ زیرا به محال ختم می‌شود. علت فساد این قول آن است که حق عامل آن است که بر معمول خود (از لحاظ زمانی) مقدم باشد و اگر بگوییم این دو (مبتدا و خبر) همدیگر را رفع می‌دهند، این محال می‌شود؛ زیرا لازمه آن این است که یکی از آن دو به عنوان عامل قبل از معمول باشد و لازمه دیگر آن این است که یک اسم در آن واحد، هم اول باشد و هم آخر و این ممکن نیست. از موارد دیگری که عدم صحت قول کوفیان را تأیید می‌کند، این است که بر مبتدا و خبر عوامل لفظی داخل می‌شود؛ مانند «کان زیداً أَخاك» «إِنَّ زیداً أَخوك» و «ظننت زیداً أَخاك» و اگر قرار باشد هر یک از مبتدا و خبر عامل دیگری باشد، جایز نیست عامل دیگری غیر از آن ترفع، آورده شود (همان، ۸۴).

ملاحظه می‌شود که ابن یعیش، برای رد قول کوفی‌ها از قیاس علت استفاده می‌کند؛ قیاس علتی که به علت فلاسفه و متکلمین نزدیک‌تر است تا به علل نحوی‌ها؛ چه در علل نحوی‌ها اگر غلبه الظن نیز وجود داشته باشد، کفایت می‌کند؛ چون شمول حداکثری می‌خواهد؛ ولی ابن یعیش به مسأله عامل و معمول و تقدم زمانی عامل بر معمول استفاده می‌کند و ایراد او وارد است. ابن یعیش به تعامل در آیه جواب می‌دهد و مخلص کلام او این است که: «ما در دو آیه نمی‌پذیریم که هر یک از آن عامل گفته شده عامل در دیگری باشد مگر به دو اعتبار: جزم به اعتبار اینکه «أَيُّمَا» و «أَيُّمَا» نیابت از حرف شرط «إِنَّ» نمودند و اسم از آنجایی که اسم است، قابلیت جزم دهندگی ندارد و نصب اسم با «أَيُّمَا» و «أَيُّمَا» با همان فعل مذکور در کلام است و بنابراین عامل در هریک از آن دو غیر از دیگری است و آن دو چیز متفاوتی می‌باشند؛ ولی ادعایی که کوفیان نمودند، این است که آن‌ها به یک اعتبار، هم عامل هستند و هم معمول و آن مبتدا بودن و خبر بودن هر یک از آن دو اسم است و این نادرست است (همان، ۸۴).

سپس ابن یعیش به آرای علمای بصره در این موارد اشاره می‌کند و می‌گوید: که علمای بصره، قائلند که رفع مبتدا به عامل

معنوی ابتدائیت است و سپس در این عامل معنوی اختلاف نظر پیدا کردند و بعضی از آن‌ها اعتقاد دارند که عامل معنوی فقط نفس تعری (یعنی خالی بودن از عوامل لفظی) است و بعضی دیگر عقیده دارند که تعری و اسناد خبر به مبتدا هر دو، عامل رفع مبتدا می‌باشند که کلام زمخشری نیز مشعر به آن است ابن یعیش معتقد است تعری نه می‌تواند سبب باشد و نه جزء سبب و علت آن است که عوامل موجب هستند؛ یعنی عملی را ایجاد می‌کنند؛ ولی عدم نمی‌تواند موجب عملی شود؛ زیرا «موجب» و «موجب» باید یک اختصاص داشته باشند که آن اختصاص را ایجاد می‌کند و نسبت عدم به همه اشیاء فقط یک نسبت است و باعث ایجاد نمی‌شود چون عدم است وجودی ندارد که اختصاص و ایجاد را سبب بشود.

اگر گفته شود: عوامل در این صنعت علم نحو و صرف، تأثیر حسی ندارند، مثل سوزاندن آتش و سردی و رطوبت آب و فقط نشانه‌هایی هستند و این نشانه‌ها همان‌طور که حالت وجودی دارند، می‌توانند حالت عدمی نیز داشته باشند؛ مثل اینکه شما دو لباس یک شکل داشته باشید و بخواهید با رنگ کردن یکی از آن‌ها و رنگ نکردن دیگری، بین آن دو فرق قائل شوید که رنگ نکردن یکی از آن دو یعنی عدم، در مقام تشخیص و انتخاب یکی از آن دو، هم‌مطراز با آن لباسی می‌شوید که آن را رنگ کرده‌اید و شاید در اینجا یعنی در مسأله عامل معنوی (تعری) نیز این چنین باشد و عدم وجود بتواند علامت و عامل باشد. این قول نیز فاسد است؛ زیرا مراد بصری‌ها این نیست که منظور از تعری معرف عامل است بلکه اعتقاد دارند، نفس تعری عامل است، نه معرف عامل؛ چون در آن وقت لازم می‌آید که عامل غیر از تعری باشد؛ چون پای علامت و معرف «تعری» وسط می‌آید و حال آنکه منظور بصری‌ها، با خود تعری است نه «معرف تعری» (همان، ۸۴).

ملاحظه می‌شود که ابن یعیش با قیاس علت، عامل معنوی را نیز به خاطر اینکه امر عدمی است، علت نمی‌داند. سپس ابن یعیش قول ابواسحاق (حضر می) را در این مورد بیان می‌کند که او قائل است: «عامل در مبتدا، آن چیزی است که در نفس متکلم است؛ یعنی خبر دادن متکلم از مبتدا» و این همان قولی است که ابن مضاء

در قضیه رد عامل، از ابواسحاق نقل می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که: «اسم، زمانی که از دهان متکلم خارج و تلفظ می‌شود، باید یک حدیثی خبری به او نسبت داده شود؛ چون اگر این نسبت صورت نگیرد، غرض متکلم که کلام است، با یک طرف ایجاد نمی‌شود. همین معنای اسنادی به اسمی که مبتدا واقع می‌شود، در حقیقت رافع مبتدا می‌شود و پر واضح است که این معنای اسنادی، عدمی نیست و وجود دارد و قوام مبتدا به آن است و سپس می‌گوید: «و قول صحیح این است که ابتدائیت اهتمام تو یعنی متکلم است به اسم که آن را در مرتبه اول قرار می‌دهی و سپس در مرتبه دوم، خبری برای آن اسم اول که مبتداست، قرار می‌دهی تا کلام منعقد شود و این اولیّت معنایی است که به وسیله مبتدا، ایجاد می‌شود و این معنا به مبتدا قدرت می‌بخشد و همین اولیت در مبتدا سبب می‌شود که غیر از این مبتدا یعنی خبر به او اسناد داده شود و رتبه این مبتدا، بر غیر خود، تقدم دارد و این قدرت اکتسابی مبتدا را شبیه به فاعل می‌کند؛ زیرا فاعل، شرط تحقق معنای فعل است و فاعل هم غیر از خودش که فعل است به او نسبت داده می‌شود؛ درست مثل مبتدا؛ با این فرق که خبر بعد از مبتدا است و فعل قبل از فاعل. جز در این مورد در بقیه موارد، مبتدا و خبر در اسناد مساویند (همان، ۸۵). قیاس علتی که ابن یعیش در عامل مبتدا درست کرده، علت جامع آن اسناد است و حکم رفع مقیاس علیه (فاعل) بر مقیاس (مبتدا) جاری شده است.

ابن یعیش بعد از بررسی محققانه عامل در رفع مبتدا، به عامل رفع خبر می‌پردازد: «اما عامل در رفع خبر، بنا به گفته گروهی از نحویان، تنها عامل معنوی ابتدائیت می‌باشد که ظاهراً این قول صاحب این کتاب (یعنی زمخشری) نیز می‌باشد، که گفته: «لا وکونهما مجردین للاسناد هو رافعهما» یعنی خالی بودن مبتدا و خبر در هنگام اسناد، رافع مبتدا و خبر می‌باشد و چون در قسمت مرفوع شدن مبتدا، ثابت شد که عامل معنوی ابتدائیت در مبتدا عمل کرده‌است، پس این وجوب پیدا می‌شود که عامل در خبر هم، ابتدائیت باشد، چون ابتدائیت که حاصل «اسناد بعد از تعری» می‌باشد، هم مبتدا و هم خبر را، در آن واحد در بر می‌گیرد (مقتضی و

(همان، ۸۵). سپس ابن یعیش به مدد هوش و دانش نحوی خود، برای تقریب ذهن دانش پژوهان این عرصه مثالی می‌آورد: «عمل ابتدائیت در خبر به کمک مبتدا، به مانند این است که شما دیگری پر از آب را، روی آتش قرار دهی؛ آن وقت این آتش است که عامل گرمی آب است؛ زیرا آتش، آب را گرم می‌کند ولی این گرمایش توسط آتش و با ابزار و کمک دیگ صورت می‌پذیرد، نه به تنهایی» (همان، ۸۵).

استدلال ابن یعیش برای اثبات این گزاره نحوی، بسیار قوی است و همان طوری که گفته شد، به استدلال فلاسفه که علت آن-ها ایجابی است و وجود علت به وجود معلول می‌انجامد، بسیار نزدیک است و فراتر از علل نحوی است که شمول حداکثری دارد و سپس در پایان به قول دسته دیگر از نحویان اشاره می‌کند که گفته‌اند: «که ابتدائیت در مبتدا» عمل می‌کند و مبتدا به تنهایی در «خبر»، او این قول را نیز ضعیف می‌داند و می‌گوید: «مبتدا اسم است و خبر نیز اسم و هیچ کدام از این دو با این که طالب یکدیگر هستند، در عمل کردن بر دیگری برتری ندارند چون اسم عامل نیست».

مخلص کلام آنکه این انباری در این مسأله یعنی در علت رفع مبتدا از قیاس شبه استفاده کرده‌است؛ یعنی مبتدا را به فاعل تشبیه کرده (یعنی تشبیه ساحتی از کلام به ساحت دیگر) و رفعی را که عرب‌ها، برای فاعل قائل شدند، به مبتدا تسری داده است؛ ولی ابن یعیش از قیاس علت استفاده کرده و می‌گوید: برخورداری مبتدا، از معنای اولویت سبب شده که غیر مبتدا، یعنی خبر، به آن اسناد داده شود. این قدرت اکتسابی، مبتدا را شبیه فاعل می‌کند که غیر فاعل، یعنی فعل به آن اسناد داده می‌شود؛ در نتیجه علت جامع ما بین اسناد است که یکی از ارکان قیاس علت (رکن سوم) است. بدین خاطر حکم (رکن چهارم قیاس علت) علامت رفع است که هم در مقیس علیه (فاعل)، (رکن اول قیاس علت) و هم در مقیس (مبتدا)، (رکن دوم قیاس علت) وجود دارد.

طالب آن دو است) و سپس ابن یعیش برای اثبات این مطلب از قیاس شبه، در اینجا استفاده می‌کند و می‌گوید: «مسأله اسناد که اقتضای دو طرف را دارد (مبتدا و خبر)، به مانند اقتضای لفظ «کان»، به عنوان یکی از حروف مشبه بالفعل است که مشبه و مشبه به را در آن واحد، اقتضا می‌کند و در هر دوی آن‌ها عمل می‌کند و اسناد در اینجا نیز همین‌طور است و بنا به گفته زمخشری «لانه معنی یتناولهما معاً تناولاً واحداً»، «اسناد معنایی است که مبتدا و خبر را در آن واحد، در بر می‌گیرد».

مراد از اسناد، همان عامل معنوی ابتدائیت است و ابن یعیش، با این قیاسی که در ابتدا (قیاس علت) و در انتها (قیاس شبه) درست کرده، همین قول زمخشری را پذیرفته است و سپس به قول عدّه زیاد دیگری از نحویان بصره، اشاره می‌کند و می‌گوید: «تعداد زیادی از نحویان بصره، اعتقاد دارند که عامل در خبر، هم ابتدائیت و هم خود مبتداست که هر دو با هم در خبر عمل می‌کنند و استدلال آن‌ها برای مدعای خودشان این است که ما خبر را همیشه بعد از مبتدا و ابتدائیت می‌بینیم و لازمه این وقوع بعد از ابتدائیت و مبتدا آن است که هر دو در خبر عمل نمایند» (همان، ۸۵). سپس ابن یعیش، در ادامه، قول آن‌ها را نقد کرده و این چنین می‌گوید: «این ادعا همراه با ضعف است؛ زیرا مبتدا، اسم است و اصل در اسماء نیز این است که عامل نباشند و اگر این چنین باشد که اسماء تأثیری در عمل نداشته باشند ولی ابتدائیت بر اساس مطالب گفته شده، دارای تأثیر باشد، پس چه لزومی است که غیر مؤثر را به مؤثر گره بزنیم؛ این کار اثری برای عامل واقعی ندارد و ممکن است که این چنین گفته شود: «شاید دو چیز وقتی با هم ترکیب می‌شوند، به واسطه ترکیب برای آن دو، معنای جدیدی ایجاد شود که آن معنا در آن دو شیء به صورت مستقل و قبل از ترکیب قابل مشاهده نبوده است؛ در جواب باید گفت: که عامل در خبر، همان معنای ابتدائیت به تنهایی است؛ همان‌طور که توضیح داده شد، عامل در مبتدا نیز هست، ولی در مبتدا، بدون واسطه عمل می‌کند و عمل آن در خبر به واسطه وجود مبتدا است؛ اگرچه مبتدا، تأثیری در این عمل ندارد ولی به عنوان یک شرط یک ابزار در این عمل (عمل ابتدائیت در خبر) می‌باشد»

## مسأله ۲: علت بنای «کم» استفهامیه و خبریه

همان‌طور که در مسأله اول نیز گفته شد، نحوه ورود ابن انباری در کتاب «اسرار العربیه» به طریق پرسش و پاسخ است و در این مسأله نیز بدین شکل است: «اگر سؤال کننده‌ای بپرسد: چرا کم مبنی بر سکون است؟» به نظر می‌رسد که ابن انباری باید از علت بنا می‌پرسد نه بنا بر سکون؛ زیرا در محافل نحوی‌ها می‌گویند: «والأصل فی المبنی أن یُسکن» که اصل در مبنی این است که ساکن باشد و همین‌طور این عبارت مشهور «عَنِ الْأَصْلِ لَا يُسْأَلُ» که از اصل سؤال نمی‌شود و سؤال علی‌القاعده در مورد خلاف اصل است. ولی در جواب به علت بنا جواب می‌دهد و به بنای بر سکون در نهایت اشاره می‌کند. در جواب می‌گوید: که بنای کم (چه استفهامیه و چه خبریه) بدین سبب است که کم استفهامیه چون معنای حرف استفهام را در برگرفته، مبنی شده است: «کم خبریه»، به جهت اینکه نقیض حرف جر «رَبُّ» می‌باشد که برای تقلیل است و کم خبریه برای تکثیر به نقیض حمل (قیاس) شده و مبنی گردیده است (ابن انباری، ۱۹۹۷: ۱۲۱). ابن انباری در ادامه می‌گوید «عرب‌ها، بعضاً یک شی را بر نقیض آن حمل می‌کنند، همان‌طور که نظیر را بر نظیر حمل می‌کنند: در نتیجه «کم» به «رَبُّ» که حرف جر است، حمل (قیاس) شده و مبنی شده است و علت آنکه «کم» مبنی بر سکون است، چون اصل بناء «سکون» است» (همان، ۱۲۱).

قابل ملاحظه است ابن انباری در استدلال به بنای کم خبریه و استفهامیه از قیاس شبه، استفاده کرده است؛ به طوری که ساحتی از کلام را به ساحتی دیگر تشبیه کرده و حکم را که بناست از مقیاس علیه (رَبُّ) به مقیاس، «کم خبریه» به جهت جامع شباهت معکوس، (نقیض بر نقیض)، انتقال داده، ولی به سبب حکم بنا، اشاره‌ای نکرده است تا قیاس علت درست کند و همان‌طور که در مقدمه آمده، قیاس از نظر ابن جنی بر اساس طرفین (مقیس علیه و مقیس) به چهار قسم: ۱. حمل فرع بر اصل، ۲. حمل اصل بر فرع، ۳. نظیر بر نظیر، ۴. حمل نقیض بر نقیض، تقسیم می‌شود. قیاسی که ابن انباری در مسأله «کم» درست کرده، از نوع چهارم است و بر اساس جامع، یعنی وجه اشتراک بین مقیس علیه و مقیس که خود وی

تقسیم نموده است: ۱. قیاس علت، ۲. قیاس شبه، ۳. قیاس طرد، قیاس فوق دومین نوع قیاس می‌باشد؛ یعنی بر اساس تقسیم ابن انباری، قیاسی که در کم مورد استفاده قرار گرفته، قیاس شبه است و چون وی شبه را به دو قسمت لفظی و معنوی تقسیم نموده، قیاس فوق، شبه معنوی بین مقیس علیه و مقیس است؛ به خاطر همین شبه معنوی، حکم که بناست از رُبِّ (مقیس علیه) به «کم» که مقیس است، منتقل شده است. ابن انباری به تمییز «کم» استفهامیه و خبریه نیز به این شکل، اشاره می‌کند.

«و اگر سؤال شود: چرا ما بعد «کم» در استفهام، منصوب و ما بعد «کم» در خبریه، مجرور است؟ پاسخ این چنین خواهد بود: جهت فرق بین این دو کم تمییز بعد از آن دو، یکی منصوب و یکی مجرور انتخاب شده است. یعنی کم استفهامیه در مقام استفهام به منزله عدد است، چون از عدد پرسش می‌کند و صلاحیت عدد قلیل و عدد کثیر هر دو را دارد. سؤالش با کم استفهامیه هم ناظر به عدد قلیل و هم عدد کثیر است و خود، مقدار عدد مورد پرسش را نمی‌داند در نتیجه کم استفهامیه به منزله عدد متوسط بین قلیل و کثیر تلقی می‌شود؛ عدد متوسطی که از یازده تا ۹۹ می‌باشد و چون این عدد متوسط، تمییزش مفرد و منصوب می‌آید، تمییز کم استفهامیه، نیز مفرد و منصوب می‌آید. اما «کم خبریه» فقط برای تکثیر است و در نتیجه به منزله عدد کثیر، تلقی می‌شود و مابعد آن نیز «تمییز» مجرور می‌آید؛ زیرا «کم خبریه» نقیض «رَبُّ» است و «رَبُّ»، ما بعد خود را جر می‌دهد و هر چیزی که بر «رَبُّ» حمل شود؛ مانند محمول علیه (یعنی مقیس علیه) عمل می‌کند» (ابن انباری، ۱۹۹۷: ۱۶۵، ۱۶۶).

همان‌طور که واضح است، ابن انباری از قیاس شبه، استفاده کرده بدین صورت که چون تمییز کم استفهامیه منصوب است و کنایه از عدد است و چون میزان عدد را نمی‌داند آن را به عدد متوسط، تعبیر نموده است (نه کم نه زیاد) و از طرف دیگر معدود اعداد یازده تا نود و نه را نیز به جا آورده و یکی را به دیگری حمل نموده است. اگر مبنای حمل درست باشد که نیست، قیاس شبه می‌شود که ساحتی به ساحت دیگر تشبیه شده است. در کم خبریه نیز قیاس

آن بر می‌گردد؛ مانند: «کم رجلاً جاءك؟» یا «کم رجلاً جاؤوك؟»، ۶. مفعول به واقع می‌شود؛ مانند: «کم رجلاً صَرَبْت؟». همه این موارد نشان‌دهنده این است که «کم» اسم می‌باشد (همان، ۱۲۵). مخلص کلام آنکه ابن انباری، باز از قیاس شبه استفاده کرده و معتقد است علت بنای «کم» خبریه و استفهامیه که هر دو اسمند به خاطر حمل به حرف جر «رب» می‌باشد، از باب حمل نقیض بر نقیض که از موارد قیاس شبه است؛ اما ابن یعیش بر اساس قیاس علت به بنای «کم» اشاره می‌کند و می‌گوید: اینکه «کم» چه استفهامیه و چه خبریه حمل شده بر استفهام، دارای ابهام هستند به دلیل سببی است که حرف استفهام نیز آن سبب را داراست و آن سبب ابهام است؛ یعنی «مقیس علیه» در این استدلال ابن یعیش، همزه استفهام و مقیس «کم استفهامیه» اولاً و بالذات و سپس «کم خبریه» ثانیاً و بالعرض و بالحمل می‌باشند و علت جامعه که در هر دو، وجود دارد «ابهام» است و سپس حکم که بعداً خواهد آمد، بنای است که از مقیس علیه (حرف استفهام) به مقیس (کم) منتقل می‌شود و کم که اسم است و باید معرب باشد، مبنی می‌شود.

### پیوست

#### 1. Deduction

#### 2. Deductive Approach

۳. سماع، قیاس، استصحاب حال و اجماع از دلائل علم اصول نحو است. سماع در اصطلاح عبارت است از اینکه کلام مورد استناد را در امر قاعده‌سازی در علم نحو باید از زبان عرب مورد اعتماد گرفت و منابع آن کلام عرب، قرآن کریم و احادیث نبوی می‌باشند. استصحاب حال در اصطلاح یعنی باقی گذاردن حکم لفظ بر آن چیزی است که لفظ در ابتدا و در اصل، مستحق آن است البته تا زمانی که دلیل مخالف، اقامه نگردد؛ مانند بنای فعل امر بر اصل خود، با وجودی که از فعل مضارع گرفته شده‌است و اجماع در اصطلاح، اجماع نحویان بصره و کوفه بر یک مسأله نحوی است که حجت است البته تا زمانی که مخالف با نص (سماع) و مخالف با

شبه است؛ زیرا مبنای حمل درست است. کم خبریه در معنای متضاد، حمل نقیض بر نقیض، به «رَبُّ» حمل شده و رب نیز ما بعد خود را مجرور می‌کند، کم خبریه نیز ما بعد خود را مجرور می‌کند؛ اما وی بر خلاف ابن یعیش که جواب کامل به مسأله داده، به این نکته جواب نداده‌است که چرا تمیز آن که کم خبریه است مفرد آمده و کم خبریه که بر تکثیر دلالت دارد با مفرد چه تناسبی دارد؟ مفردی که بر تقلیل دلالت دارد.

ورود ابن یعیش به مسأله «کم» که آن را یکی از کنایات معرفی می‌کند، بدین صورت است: «کم و کذا» هر دو کنایه از عدد بر سبیل ابهام می‌باشند و کم بر عدد قلیل و کثیر و متوسط می‌تواند دلالت داشته باشد و بر دو قسم است: کم استفهامیه و کم خبریه (ابن یعیش، بی تا: ۱۲۵) و سپس می‌افزاید: «اصالت کم به استفهامیه بودن آن است؛ زیرا مبنای استفهام بر ابهام پرسش‌گر است تا پرسش‌شونده بتواند مورد پرسش را توضیح و رفع ابهام نماید و حال اینکه در اخبار، ابهام نیست و به خاطر همین در کم خبریه مواردی از ویژگی‌های احکام استفهام وجود دارد و یکی از آن ویژگی‌ها این است که کم خبریه مثل کم استفهامیه دارای صدارت است و ویژگی دوم تمیز آن نکره است به مانند تمیز کم استفهامیه» (همان، ۱۲۵).

علت اینکه تمیز کم خبریه مفرد نیز می‌باشد، به خاطر این است که عرب‌ها بعضی از ویژگی‌های کم استفهام را برای کم خبریه باقی گذاشته‌اند تا نشان دهند که کم خبریه از خاستگاه اولیه خود که استفهام بوده به سوی خبریت خارج شده است و یقیناً این خروج به سوی خبریت، بر مبنای یک نیاز بوده و آن نیاز برای بیان مبالغه در تکثیر عدد بوده‌است. سپس ابن یعیش ادامه می‌دهد: «کم» در هر دو مورد، اسم و مبنی بر سکون می‌باشد. دلائل اسم بودن کم: ۱. ورود حرف جر به آن مانند: «بِکَم مَرَرْتُ؟» و «علی کم نَزَلْتُ؟» و «إلی کم تَصَنَعُ کذا؟»، ۲. اینکه هم مضاف واقع می‌شود و هم مضاف‌الیه؛ مانند: «کم رَجُلٌ عِنْدک؟» و «صاحبُ کم أنت؟»، ۳. مبتدا واقع می‌شود؛ مانند: «کم غلاماً عِنْدک؟»، ۴. مُبَدَل منه واقع می‌شود؛ مانند: «کم دیناراً لک؟ أَعْشرون أم ثلاثون؟»، ۵. ضمیر به

قیاس بر منصوص نیز نباشد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

۱. استفاده از قیاس به معنای لغوی، در آثار ابوالاسود دؤلی و سیبویه و نحویان بعد از او تا ابوعلی فارسی، مشاهده می‌شود و سپس ابن جنی که این علم را در کتاب «الخصائص» به عنوان منبع دوم از منابع اصول نحو در مسأله قاعده‌سازی، پایه‌گذاری نموده‌است. مسأله قیاس به معنای اصطلاحی و رویکرد قیاسی (Deductive Approach) آن، در آثار هر دو نحوی، ابن انباری و ابن یعیش، در فرایند تبیین قواعد نحوی، بدون تعیین انواع قیاس، بروز و ظهور دارد.

۲- هر دو عالم نحوی، در دو کتاب خود، از مسأله «قیاس استعمالی» فراوان استفاده نموده‌اند؛ اما در مسأله «قیاس نحوی» که کشف حکمت زبان عربی در فرایند قاعده‌سازی به وسیله آن است، سهم بزرگ‌تر به «ابن یعیش» در شرح «المفصل» اختصاص دارد که در کتاب خود از «قیاس علت» استفاده کرده‌است؛ ولی ورود ابن انباری در تبیین آرای نحوی در کتاب اسرار العربیه، تقریباً در بسیاری از موارد تحلیل شده، از مسیر قیاس شبه است و به همین جهت، ارزش علمی قابل ملاحظه‌ای بر آن مترتب نیست.

۳- در نحوه بررسی و تحلیل چند مسأله متناظر نحوی ابن انباری و ابن یعیش، می‌توان گفت ابن انباری از اسلوب سؤال و جواب برای بررسی مسائل نحوی استفاده نموده ولی ابن یعیش به جهت اینکه کتاب «المفصل» زمخشری را شرح نموده، عبارت‌های وی شرح مطالبی است که مصنف کتاب، آن‌ها را در بیان قواعد نحوی مطرح نموده و وی آن‌ها را بدون سؤال و جواب تحلیل نموده‌است.

۴- ابن انباری در تبیین آرای خود در اولین مسأله مورد بحث، یعنی علت رفع مبتدا، از قیاس شبه استفاده کرده، یعنی مبتدا را به فاعل تشبیه کرده و رفعی را که اعراب برای فاعل قائل شدند، او به مبتدا تسری داده‌است. گرچه ابن انباری در این مسأله یک علت ظنی را مطرح کرد و آن اینکه قوی‌ترین اعراب را که رفع است به

قوی‌ترین موقعیت که مبتدا باشد، داده شده‌است، ولی این علت به مرحله ثبوت نرسیده و همان‌طور که گفته شد، ظنی است. چون ظن و گمان به صورت حداقلی، در قیاس شبه، مدخلیت دارد. اما ابن یعیش، مسأله را به سمت قیاس علت سوق می‌دهد و می‌گوید: «اولیت» معنایی است که به‌وسیله مبتدا ایجاد می‌شود و همین اولیت باعث می‌شود که غیر مبتدا، یعنی خبر، به آن اسناد داده شود. این قدرت اکتسابی، مبتدا را شبیه به فاعل می‌کند که غیر فاعل یعنی فعل به آن اسناد داده می‌شود؛ در نتیجه علت جامع مابین، اسناد است و بدین خاطر حکم رفع مقیس علیه (فاعل) بر مقیس (مبتدا) جاری می‌شود.

۵- ابن انباری در مورد مسأله دوم مورد مقایسه، باز از قیاس شبه که بر اساس تقسیم ابن جنی، بر اساس طرفین (مقیس علیه و مقیس) است، استفاده نموده و گفته است که علت بنای کم خبریه و کم استفهامیه، که هر دو اسمند، به جهت حمل به حرف «رُبَّ» می‌باشد، از باب حمل نقیض بر نقیض (چون «کم» اصالتاً دلالت بر تکثیر دارد و «رُبَّ» اصالتاً، دلالت بر تقلیل)؛ اما ابن یعیش، بر اساس «قیاس علت» به بنای «کم» اشاره می‌کند و می‌گوید: «کم» استفهامیه، دارای اصالت است و کم خبریه که در اصل از کم استفهامیه گرفته شده (توضیح در متن مقاله آمده است)، هر دو دارای ابهام هستند؛ چون در استفهام ابهام است که اگر ابهام نبود، استفهامی صورت نمی‌پذیرفت؛ درست به مانند حرف استفهام؛ در نتیجه در این قیاس علت، مقیس علیه: (همزه استفهام) مقیس (کم استفهامیه اولاً و کم خبریه ثانیاً) علت جامع که در هر دو وجود دارد (ابهام) و حکم: «بنا» هست که از مقیس علیه (حرف استفهام) به مقیس (کم استفهامیه و خبریه) منتقل شده است و «کم» که اسم است و باید معرب باشد، بدین خاطر مبنی می‌شود.

#### منابع

قرآن کریم

ابن السراج، محمد بن سری، (۲۰۰۹) الاصول فی النحو، تصحیح و تنظیم: عثمان محمد، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.

رضائی هفتادر، غلامعباس و شیرکو یاری، (۱۳۸۹)، «قیاس و سماع نحوی از دیدگاه ابوعلی فارسی»، مجله زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳.

سیوطی، جلال الدین، (۱۹۷۶) الاقتراح فی علم اصول النحو، تحقیق: دکتر احمد محمد قاسم، افست: نشر ادب الحوزه.

الفارسی، ابوعلی، (۱۹۸۷) الحللیات، تحقیق: د. حسن هنداووی، دمشق: دارالقلم.

\_\_\_\_\_ (۱۹۸۶) العضدیات، تحقیق: شیخ الراشد، دمشق: وزارة الثقافة.

فیومی، احمد بن محمد بن علی، (۱۴۰۵م) المصباح المنیر، چاپ اول، قم: موسسه دارالهجره.

القفطی، جمال الدین علی بن یوسف، (۱۹۸۶) إنباه الرواه علی أنباه النجاه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قاهره: دار الفكر العربی.

الجمحی، محمد بن سلام، (۲۰۰۱م)، طبقات الشعراء، تمهید: الناشر الالمانی: جوزف هل. دراسه: طه احمد ابراهیم، بیروت: دار الكتب العلمیه.

محمد ابراهیم، عبدالعلی (۲۰۱۹)، «ظاهره القیاس وأثرها فی النحو العربی». منشورات جامعه الأزهر، العدد السادس، کلیه دراسات الاسلامیه و العربیه، الیدامون الشرقیه، مصر.

نیهان، عبدالاله، (۱۹۹۷)، ابن یعیش النحوی، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.

ابن انباری، ابوالبركات عبدالرحمن، (۱۹۷۱م) لمع الادله، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر.

\_\_\_\_\_ (۱۹۹۷) اسرار العربیه، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت: دار الكتب العلمیه.

\_\_\_\_\_ (۲۰۱۱) الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین: البصریین و الکوفیین، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید در قالب کتاب «الانتصاف من الانصاف»، بیروت: دارالفکر.

ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۵۱۴۳هـ) الخصائص، تحقیق: محمد علی التجار، قم: انتشارات ذوی القربی.

ابن یعیش، موفق الدین، (بی تا) شرح المفصل، بیروت: عالم الكتب.

ابوالمکارم، علی، (۲۰۰۶) اصول التفکیر النحوی، قاهره: دار غریب للطباعه و النشر.

ابوطیب، عبدالواحد بن علی، (۱۹۵۵م) مراتب النحویین، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: مکتبه نهضه مصر.

بوزید، طبطوب، (۲۰۱۵م) محاضرات فی اصول النحو، دانشگاه محمد امین: دباغین

الحلوانی، محمدخیر، (۱۹۸۳) اصول النحو العربی، چاپ دوم الناشر الاطلسی.

دیاب، ناهد محمد احمد، (۲۰۰۳)، «التعلیل النحوی عند ابن الانباری من خلال کتابه أسرار العربیه» پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه مطالعات نحوی و زبانی، دانشگاه اسلامی ام درمان، سودان.